

• صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آتیه آتیه (تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
• مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم
• سردبیر: رضا جمیلی
• معاون سردبیر: میترا فردوسی
• مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
• صفحه آرایی: کتابون رحیمی
• ویرایش عکس: شبنم رضوانی
• ویرایش متن: مریم مهداد
• تحریریه: مسعود شاه حسینی، نسرين ظهیری
• مجتبی کوه المیرا حسینی، صدرا محقق لیلی اسلامی، مسعود مشایخی، امین جلالوند حمیدرضا عبدالوند، فاطمه علی اصغر، مهدی شادمائی عاطفه شمس، عماد عزتی، عبدالله مقدمی احسان رحیمزاده، مهرآذین بشیری، آره، مریم طالی و...
• ناشر: پیام از: پیام پرازان، ابراهیم باقری
• سولت فون: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵۶
• نشانی: خیابان احمد قصری، خیابان دوازدهم شماره ۲۲، طبقه پنجم
• تلفن تحریریه: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵۶
• www.Atiyehnoweekly.ir
• چاپ: هنر سرزمین سبز
• آگهی و اشتراک: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵۶
• ناظر چاپ: علی توتونی

۱۹۴
نسرين ظهیری
روزنامه نگار

هول ازدواج

شاگرد کفش فروشی، حوصله دار است. کمی مردم داری هم قاطی حوصله داری کرده و با بلخند پشتوانه داری می گوید: «شکال نداره، می تونی کفش رو عوض کنی. ششماره چند بدم. بعد نگاهی می کنه به دختر که یازده ساله همراه هم می گوید: «دیروز که کفش رو خودت پازدی، نفهمیدی اندازه ات نیست.» چشم های دختر که همراه دلخور شد: «نه، نفهمیدم، تسوی خونه فهمیدم.» شاگرد مغازه دار می رود دنبال شماره بالاتر و همین جور که توی جعبه های جورواجور می گردد، می گوید: «والا تو دهات ما دختری این سنی ازدواج می کنند بعد تو نفهمیدی کفش اندازه ات نیست.» دختر که همراه نگاه ننددی می کند سمت شاگرد مغازه و نگاه نرمی به من که یعنی این چی میگه. خدوم را می اندازم وسط: «خب، خب حالا شما نمی خواد بحث کارشناسی کنی، هم ولایتی های شما هم کار خوبی نمی کنند که شما پزش رو میدی، یه کفش بده ما بریم.» شاگرد، کفش شماره بالاتر را پیدا می کند: «شما فکر می کنی من الکی میگم، بعداً یه روز به حرف من می رسی.» الان دوره زمونه های حرفه که یا دختری سن پایین ازدواج می کنند یا دیگه ازدواج نمی کنن. حتی تو خود همین تهران، همین دختر دبیرستانی ها ترجیح میدن زود ازدواج کنن، خودت برو بیگیر شو، می بینی.» می گویم: «دختر دبیرستانی فرق می کنه با دختر ده، یازده ساله، نمی خواد شور قضیه رو دریاری، شوافق نکن با شوهر کردن دختر بچه های هم ولایتی.» شاگرد مغازه دلش چرغ فزند می خواهد، زور می زند و اصرار دارد که حرف بی ربطی نمی زند: «هن حرف بی حساب و کتاب نمی زنم که، توی روستا می که اطراف همدانه، توی این چندساله دخترارو کم سن و سال شوهر میدن، قبلا دختری خودشون می رفتن سراغ درس و دانشگاه، نمی دونم چی شده دوباره برگشتن به همان حالت سنتی قبل. چارش رو من نمی دونم. خیلی ها هم که رفتن سراغ دانشگاه، دیگه شوهر نکردن، اونم نمی دونم چرا. فقط می دونم که برا حرفم مدرک دارم.» دختر که کفش را می کند، در نمی آورد. دستم را می کشد تا زودتر از مغازه بیایم بیرون...



۱۹۲
مسعود مشایخی
جوشکار و دانش آموز
جامعه شناسی

نجف رفت پیش آرزوهایش!



را به رهبران جهان برساند. حتی این بچه آن قدر مورد توجه رسانه های جهان بوده که رهبران کشورها نبوده اند. معلوم است که باور نمی کنیم. معلوم است که بهش می گویم: «برو خودت را مسخره کن.» حتی اگر فیلم و عکس هم نشان مان بدهند، می گویم: «این ها همه فیلم است. تو چقدر ساده ای که باورت شده.» «الکی است.» «ببین! چرا موقع سخنرانی این طوری بغض کردی؟» «چرا کلاه پشت سری گرت تا تو نبرگ کج بود؟» «چرا دم گریه دم در مجمع عمومی دراز بود؟» «چرا در گنجه سازمان ملل باز بود؟»

اپیزود اول

بعد از چند ماه غیبت، آمده بود ساختمان، به ما سری بزند. لاغر و تکیده تر شده بود. زیر چشمانش، گود افتاده و خستگی در چهره اش نمایان بود. مثل همیشه کم حرف و ساکت بود. رو به رویم نشست. از همان قدیم که در ساختمان های مختلف با هم کار می کردیم، باید به زور از دهانش حرف بیرون بکشیم و کمتر خودش سر حرف را با می کند: «کجایی نجف، چه پیدایی، سری به ما نمی زنی، حتما وضع مالیات خوب شده که سراغ ما و کار کردن در ساختمان را نمی گیری؟!» بدون اینکه سرش را بچرخاند و به من نگاه کند، گفت: «نه این گونه نیست. کار در ساختمان شما بر اینم صرف نداشت. یک روز کار بود، چند روز نبود.» چشمانش به من خیره است. انگار باز موضوع یا خاطره ای یادش افتاده که از آرش می دهد. ادامه می دهد: «مدت هاست که برای کار به مناطق کوهستانی اطراف شهر می روم؛ هم هر روز کار دارم و هم هوا برای کار کردن خنک تر از اینجاست.» حالا فهمیدم چرا این قدر یک دنده شده. کار کردن در مناطق کوهستانی چندین برابر سخت تر از کار در ساختمان است. برای چیدن دیوار و بر چین باید از دل کوه، سنگ خرد کنی و پایین بیاری یا زمین های سنگی و محکم و سفت را با بیل و کلنگ زیرورو کنی. «صبح زود با موتور سیکلمت به جاده می زنم. راه طولانی است و خطرناک. اما به خاطر اینکه بچه هایم تنها هستند مجبورم غروب دوباره همان راه را برگردم و شب، خانه باشم.» بعد از ۱۰ سال انتظار، خدا به نجف یک دختر داد و دلش به همان خوش است. «دخترم دارد بزرگ می شود و دیگر حوصله اجازت شناسی ندارم. با هزار قرض و قوله و وام، زمینی در حومه شهر گرفتم و دارم در آن، اتاقی می سازم که سرپناه خانواده ام باشد. روز و شب کار می کنم. دخترم یک سال دیگر باید به مدرسه برود و جایه جاش شدن بر ایمان سخت می شود.» با همان چشمان عسلی طوسی و شرمی که در آن ها بود خدا حافظی کرد و تا یک ماه بعد از او خبری نشد.

اپیزود دوم

همه بچه های ساختمان جمع بودند؛ مهدی، محمد، مسلم و... حتی بچه های قدیمی تر ساختمان بودند. همه سر در گریبان، مغموم و ناراحت. دیروز در همان کوهستان، نجف پایش سر می خورد و سرش به لبه سنگی برخورد کرده و دار فانی را وداع می گوید. نجف رفت و همسر و فرزندش تنها ماندند و یک دنیا آرزوی به حقیقت نیپوسته باقی مانده. این سه روز در ساختمان ما هیچ کس خنده ای بسر لبش نیامد. صبحانه از گلولی هیچ یک از بچه ها پایین نرفت. نجف رفت با همه آرزوهایش.

از ما تا «گرتا تو نبرگ»

سرعت گیر
NARRATIVE

۶۱



عبدالله مقدمی
روزنامه نگار

اگر همین الان از هر کدام از ما بپرسند «اگر به پانزده سالگی برگردید چه می کنید؟» چه جوابی خواهیم داد؟ من یکی که مطمئنم در آن صورت، اولین برنامه ام این خواهد بود که جلو مشت همکلاسی ام جاخالی بدهم و بعد با یک کف گرگی کارش را تمام کنم؛ نه اینکه مثل گونی سبب زمینی جلویش بایستم و کاری کنم که آن نالوطی پای چشمم بادمجان بکارد. خب چه فکر می کنم، می بینم این بزرگ ترین کاری بود که می توانستم در زندگی انجام بدهم و ندادم.

به هنگام گفتار بادت کنم به نزد جماعت نمادت کنم به پاخان بسیار و خالی پُر جوانی کجایی که بادت کنم؟ اما اگر کسی پیدا شود و به من یکی بگوید: «دوست داری دوباره پانزده ساله شوی و آن وقت با راه اندازی یک جنبش بین المللی برای حفظ محیط زیست و جلوگیری از انتشار گازهای گلخانه ای، آن قدر مشهور بشوی که بروی در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کنی؟» عمرا بگذارم این جمله نفس گیر و طولانی اش تمام بشود؛ همان کف گرگی

که قرار بود در پانزده سالگی توی مدرسه بزمنم ایدون معطلی می زنم وسط صورتش تا دیگر جرئت نکند یک نفر که به عقده کف گرگی پانزده سالگی مبتلاست را مسخره کند. اوج توجهی که در نوجوانی به نسل ما شد این بود که انتخاب کنیم با همایی آبی کتک بخوریم یا صورتی. تازه هر کدام راهم که انتخاب می کردیم، با آن یکی کتک مان می زدند، فقط برای اینکه پرو نشویم! حالا تصور کنید، بشنویم دختر نوجوانی از مدرسه اش بلند شده و با یک قایق بادبانی و خورشیدی از اروپا راه افتاده و به آمریکا رفته، تا پیام نسل بعدی

بحث داغ شبکه های اجتماعی سفر روحانی



تنش با سعودی ها، گفت مسئله ما امریکاست و نه دولت های منطقه. روحانی هم در سازمان ملل حتی یک بار اسم دولت های منطقه را نبرد و به جایش ده ها بار گفت امریکا باید از منطقه خارج شود. چهل سال پیش کسی فکر می کرد روزی به این اقتدار برسیم؟ به جایی که فقط ابرقدرت را حریف بدانیم؟ «عباس صالحی» وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در خصوص سخنرانی رئیس جمهور نوشت: «سخنان آقای روحانی در سازمان ملل غرور برانگیز بود. دیپلماسی حکیمانه و مقاومت بازدارنده، منطق نظام و دولت در روبرویی با پیمان شکنی است. عزت و عقلایت، آینده ایران را می سازد.» «حسین رزاقی» نیز در تمجید از سخنرانی روحانی، این طور نوشت: «بعد از دو سال دارم با افتخار نگاه می کنم و می شنومش. من به این آدم رأی دادم و سر بلندم که الان



صدرا محقق
روزنامه نگار

کاربری به نام «محمد» نوشت:

«اگر نگویم همه تحولات سیاسی، لاقبل بخش بزرگی از اتفاقات سازمان ملل امسال آن طور که ایران می خواست پیش رفت و روحانی ستاره نشست امسال بود و همزمان ترامپ که از هیچ تحریم و دشمنی علیه ایران دریغ نکرده، درگیر استیضاح شده است.»

رقابت عکاسی از پدر بزرگ و مادر بزرگ ها

فراخوان مسابقه عکس موبایلی «وقت زندگی» که برای عکاسی از پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها، منتشر شد. به گزارش «ایسنا»، به نقل از روابط عمومی جشنواره عکس وقت زندگی، مرکز خدمات جامع روزانه سالمندان «وقت زندگی» به مناسبت روز جهانی سالمندان و با هدف اهمیت بخشیدن به جایگاه ارزشمند بزرگ تره های خانواده، یک مسابقه عکس با موضوع شور و نشاط زندگی و محوریت عکاسی از پدر بزرگ ها

اعضای شورای سیاست گذاری این مسابقه شامل حسین محبوبی، اسرافیل شیرچی، محمدجواد فاطمی، فرهاد بوتربای و زهره آشوری می شود. براساس آیین نامه این مسابقه عکس، هر نفر می تواند پنج تک عکس شرکت کند. مسابقه به صورت اینستاگرامی برگزار می شود، و ریکورد مسابقه مستندگرایانه است و ویرایش عکس ها نباید به مرزهای گرافیک، تصویرسازی، حذف بعد و پرسپکتیو نماها منجر شود. ۱۰۰ عکس منتخب در یک نمایشگاه آنلاین به نمایش گذاشته خواهد شد و شرکت کننده به عنوان مالک اصلی عکس شناخته می شود و تصمیم گیری در

مورد موارد پیش بینی نشده برعهده دبیر خانه مسابقه است. شرکت کنندگان باید عکس را در صفحه شخصی اینستاگرام خود با هشتگ «مسابقه وقت زندگی» منتشر کنند، صفحه fiftyplusgroup@ را Follow و روی عکس اسرالی TAG کنند و صفحه اینستاگرام شرکت کننده نباید در حالت خصوصی (Private) باشد. نشانی دبیر خانه جشنواره: پاسداران، نیستان سوم، پلوار شیدایی، خیابان یارمحمدی، کوچه افخمی پلاک یک است. علاقه مندان برای کسب اطلاعات بیشتر می توانند به سایت جشنواره www.fiftyplusgroup.com مراجعه کنند.